



حشوه‌های اشتدادی و حشوه‌های بیانگر فلیکس‌گتاری

حشویهای اشتدادی و حشویهای بیانگر

فلیکس گتاری

باید بین حشویهای اشتدادی و حشویهای بیانگر تمیز بگذاریم. حشویهای اشتدادی از طریق رمزگذاری درون‌زاد پیش می‌روند بی‌آن‌که قشرها یا چینه‌های مخصوص بیان را درگیر کنند؛ بدین ترتیب، خود آن‌ها زندانیانِ چینه‌بندیِ رمزگذارنده باقی می‌مانند. برای مثال، حشویهای اشتدادیِ چینه‌بندیِ درون‌زادِ میدانِ ذرات هسته‌ای یا سازماندهی اتمی، مولکولی، شیمیایی، یا زیست‌شناختی را دربرمی‌گیرند. هیچ یک از این فرم‌های رمزگذاری، بازتولید، نگهداری، و برهم‌کنش را نمی‌توان از چینه‌ی فردی‌شان جدا کرد. هیچ رابطه‌ای از جنس بیان، تطبیق، تفسیر، ارجاع، و الخ بین چینه‌های متفاوت در کار نیست؛ آن‌ها به این شیوه از یکدیگر تأثیری نمی‌پذیرند. می‌توان از یک چینه‌ی اثرژی به یک چینه‌ی مثلاً مادی یا زیست‌شناختی گذار کرد اما تنها به وسیله‌ی ارزش افزوده‌ی رمزگذاری، یعنی با نوعی تکثیر و همتافتیِ رمزگان‌ها که خودآینی و یکپارچگی چینه‌های گوناگون را لحاظ کند. چینه‌های تلمبارشده به شکل نوعی گیاهاک^۱ یا مثلاً می‌توان گفت به صورت سیستمی از مخلوط‌هایی همچون سوپ درمی‌آیند. سوپی زیست‌شناختی در فراسوی زندگی، سوپی فیزیکی-شیمیایی در فراسوی سوپ زیست‌شناختی، و الخ وجود دارد. پس ماشینی نشانه‌ای داریم که بدون تغییر سطح رمزگذاری می‌شود. ماشین‌های انتزاعی زندانیانِ چینه‌بندی‌هایشان باقی می‌مانند.

تتها وقتی می‌توان گذاری مستقیم از یک چینه به چینه‌ی دیگر را شاهد بود که ماشین‌های نشانه‌ای خودآین شده‌ی مشخصی به راه بیفتند. در نتیجه، نه ارزش افزوده‌ی رمزگذاری، بل که فرارمزگذاری در کار است. ماشین نشانه‌ای روندی از جنس قلمروزدایی مطلق را که می‌تواند از همه‌ی چینه‌بندی‌ها عبور کند به راه می‌اندازد. این ماشین نشانه‌ای همراه با ماشین بازتولید یا تولیدمثل زیست‌شناختی خودآین‌سازی‌اش را آغاز می‌کند. در واقع، ماشین بازتولید زیست‌شناختی نخستین ماشین اختصاصی برآمده از یک ماشین خوانش‌گر است که شدت‌ها را درهم می‌شکند و چنان که آب‌میوه را از میوه می‌گیرند آن‌ها را می‌چلانند. ماشین بیان ژنتیک به جدایی یک مجرای رمزگذاری اشاره دارد که به منزله‌ی نوعی قالب بازتولید عمل می‌کند. بدین ترتیب، سیستم مفصل‌بندی دوگانه برقرار می‌شود: مجرای قلمروزدوده‌ی رمزگذاری، یا به

¹ humus

عبارت دیگر، مجرای که تا جای ممکن از بُعدهای دوم و سوم جدا شده است^۱، یعنی خطی که به شدت‌ها متصل شده است و آن‌ها را نمودارپردازی^۲ می‌کند. صرف این واقعیت که چنین خطی می‌تواند تمیز داده شود، خواندن و رونویسی از یک فرایند پیچیده را به نحوی در زمانی ممکن می‌سازد. فرایند بازتولید، مثلاً در بلورنگاری، به این سیستم چینش رمزگان ارجاع ندارد. یک بلور سه‌بعدی، یا یک محلول در فرایند تبلور، صرفاً سازماندهی بلوری دیگر از خارج را «رمزدایی» می‌کند؛ و فقط می‌تواند الگویی را از روی آن بلور دیگر بردارد یا با آن تطبیق یابد. یک بلور، برخلاف زنجیره‌های RNA و DNA، بیش از حد قلمروگذاری شده باقی می‌ماند و در نتیجه نمی‌تواند به سطح ماشین‌های انتزاعی حاکم بر فرایند قلمروزدایی فیزیکی-شیمیایی دست یابد. اما زنجیره‌ی ژنتیک نیز درست به همان اندازه زندانی چینه‌ی ارگانسیم است.

این وضعیت در مورد قلمروزدایی از نیروهای اداکننده [بیان‌کننده، گوینده]^۳ نیز، هرچند تا اندازه‌ای کمتر، به همین منوال است؛ مثلاً در جوامع بدوی. این جوامع سیستم‌های فرارمگذاری را به راه می‌اندازند، اما این فرارمگذاری هنوز صرفاً نسبی و چندمرکزی است. این چندمرکزیت، تجلی یک جور طرد «فانتازی»ی قلمروزدایی است؛ همان که می‌توان در سازمان‌یافتن یک سیستم ماشینی درون کاست‌های مختلف مشاهده کرد. (برای مثال، جوامع سنتی بسط و گسترش فلزشناسی و نوشتن را با منحصرکردنشان به معدودی مقاصد مشخص، محدود می‌کنند.) خطوط نمودارپردازی و عوامل جمعی اجتماعی-مادی تنها در پایان فرایند انحطاط نشانه‌شناسی‌های دلالت‌گر و با ظهور یک مجموعه‌ی اداکردن ماشینی به راه خواهند افتاد و ماشین‌های نشانه‌ای را که واقعاً توان کنترل چینه‌بندی‌ها را دارند تولید خواهند کرد. قلمروزدایی از نشانه‌ها — در فیزیک ریاضیاتی، نظریه‌ی اطلاعات، و الخ — کیفیتی ابرخطی به نشانه می‌دهند؛ یعنی تا اندازه‌ای که اصلاً نمی‌توان دیگر به‌شکلی اکید بر حسب یک نشانه سخن گفت. حوزه‌ی یک بیان چندصدایی پیشادالت‌گر را که شامل حرکت‌ها، واژه‌ها، و رقص می‌شود پشت سر گذاشته‌ایم؛ حتی نشانه‌شناسی‌های بازمرگذاری شده از جانب دال، و نیز حوزه‌ی پسادالت‌گر نشانه‌ها و حروف اصل موضوعه‌ای شده‌ی علم و هنر را پشت سر گذاشته‌ایم؛ اکنون داریم به نوعی بیان مستقیم ماشینسیم انتزاعی می‌پردازیم. تفاوت بین نشانه و ذره مبهم شده است؛ نمودارپردازی در حالی از یک طرف اولویت جریان‌ها یا سیلان‌های مادی را رد می‌کند که شدت‌های واقعی قائم به خود از طرف دیگر سخن می‌گویند و روش ماشین‌ها را که تنها شامل حداقلی از سکون نشانه‌ای است وام می‌گیرند. نظریه‌ها، نظریه‌پردازها و مجموعه‌های اقتصادی/تجربی به شبکه‌ای از جوهرهای بیانگر نادالت‌گر شکل می‌دهند که می‌تواند قلمروزدایی‌های آنها در مکان و زمان را بدون وساطت هر نوع بازنمایی نشان دهد.

۱. چه بسا مواضع نسبی بُعد زمانی بتواند به تفاوت بین رمزگان‌های ژنتیکی و رمزگان‌های زبان‌شناختی با دقت اشاره کند؛ یعنی زمانی که روابط دوتک‌معنایی‌سازی به وجود می‌آیند در ماشین ژنتیکی ظریفتر و اکیدتر است، در حالی که فرم‌ها یا ساختارهای بنیادین در زبان تأخیر مشخصی بین سازماندهی‌گفتن‌ها و سازماندهی‌رمزگان‌ها را نشان می‌دهند.

2 diagrammatize

3 uttering forces

در این سطح دیگر نمی‌توان از حوزه‌های علمی مجزا همچون حوزه‌ی اخترفیزیک یا حوزه‌ی میکروفیزیک سخن گفت. ما با جهانی واحد از ماشین‌های انتزاعی مواجه می‌شویم که هم بر مقیاس کیهکسانی و هم بر مقیاس اتمی کار می‌کنند. (ر.ک. نظریه‌های درباره‌ی نخستین ثانیه‌ی آغاز انبساط جهان.) بدین ترتیب، ایده‌ی مقیاس در برابر اصل نسبیت تسلیم می‌شود و اگر جهان‌های فرازمینی مشابه با جهان انسان وجود داشته باشند، پس می‌توان انتظار داشت که آن‌ها هم در جهان میکروفیزیک یافت شوند و هم در کیهکشان‌های دیگر. البته وجود جهان‌های دیگر در جهان میکروفیزیک باعث آسان‌تر شدن برقراری تماس با آن‌ها نمی‌شود.

بنابراین، وجود ماشین‌های نشانه‌ای با مرحله‌ای بینابینی در فرایند قلمروزدایی متناظر است. («پیش از») نشانه (این طرف نشانه)، ماشین‌های انتزاعی زندانی چینه‌بندی باقی می‌مانند. («پس از») نشانه (همراه با مجموعه‌های ماشینی غیردالات‌گر)، فهرست ثبت نشانه‌ای را ترک می‌کنیم تا به سوی حک و ثبت مستقیم ماشین‌های انتزاعی بر صفحه‌ی همناختی [نقشه‌ی انسجام] گذر کنیم. («پیش از») نشانه، با حشو بودن اطلاعات چینه‌بندی‌شده‌ی ناب سروکار داریم. («پس از») نشانه، اطلاعاتی چینه‌زدایی‌شده یا نوعی نمودارپردازی چینه‌زداننده در کار است، یا به عبارت دیگر، اصلی از دگرگونی وجود دارد که قلمروزدایی‌های نسبی را تکرار می‌کند و چینه‌بندی‌های اشتدادی را بر مبنای قدرت قلمروزداننده‌ی ماشین‌های نشانه‌ای می‌گشاید. بین این دو سنخ از نشانه، نشانه‌شناسی‌های مربوط به حشو دالاتی وجود دارند، یعنی همه‌ی آن سیستم‌هایی که فرایندهای اشتدادی قلمروزدایی را عقیم می‌کنند. رمزگذاری‌های چینه‌بندی‌شده (از نوع فیزیکی شیمیایی، زیست‌شناختی، بوم‌شناختی، و الخ) یکی پس از دیگری فروپاشیده‌اند، و قلمروزدایی بخشی از بارش [یعنی توان تأثیرگذاری‌اش] را از دست داده است. چینه‌ها دیگر به شکلی اکید تفکیک نمی‌شوند؛ سیلان‌های قلمروزدایی اشتدادی از یکی به دیگری عبور می‌کنند. سیستم‌های مفصل‌بندی دوگانه‌ی حشوهای فرم‌محتوا در راستای یک اختتام تام‌وتمام تلاش می‌کنند. اما تنها نتیجه‌شان یک قلمروزدایی نسبی است - یعنی نوعی چینه‌بندی فرم که با ازدست‌دادن هدف اصلی‌اش خاتمه خواهد یافت - که باید همچنان عنان سفت‌وسختی بر آفرینشگری بالقوه‌ی ماشین‌های نادالات‌گر بزند (ماشین‌های نظامی و فنی، ماشین‌های نوشتن، ماشین‌های نشانه‌های پولی، نشانه‌های علمی، و غیره). پس از عبور از مانع قلمروزدایی «طبیعی»، قلمروزدایی نشانه‌ای «تصنعی» فراخواهد رسید. و این یعنی شکست همه‌ی تلاش‌هایی که هدف‌شان بخشیدن ماهیتی بازنمایانه به چیزها و سنگربندی در مقابل فرایند شتاب‌دهنده‌ی قلمروزدایی بر مبنای جهان‌های ذهن و جهان‌های فراسوی جهان‌های ذهن است.

نظریه‌ی اطلاعات تلاش کرده است تا با تعریف حشوهای دالاتی در تناسب معکوس با کمیت اطلاعات، جان‌مایه‌ی نشانه‌شناسی‌ها را نجات دهد؛ اما این نیز چیزی بیشتر از یک هیاهوی نشانه‌ای ارتجاعی نیست. در واقع، انتقال اطلاعات به فرایندی نموداری تعلق دارد که واجد هیچ نسبت مستقیمی با حشوهای دالاتی «فاهمه»ی انسانی نیست. («پیش از») دال، حشو و اطلاعات در فرایند نمودارپردازی درون‌زاد گرد هم می‌آیند. («پس از») دال، نمودارپردازی فرایند فرارمزگذاری نامحدود را آغاز می‌کند. با این حال، بین این دو،

چینه‌بندی نشانه‌ای دلالت‌گر کماکان نقشی حیاتی ایفا می‌کند: زیرا در واقع بقایای یک فرایند دلالت‌گر به همان شیوه‌ای انباشت می‌شود که بقایای هر چینه‌ی دیگری از رمزگذاری. خطوط تفسیر، همراه با سلسله‌مراتب محتوای و خطوط دلالت‌شان، همراه با بسطی که به دقت تحت نظارت است، به ماده‌ی خامی برای برقراری ماشین‌های نادلالت‌گر نشانه بدل می‌شوند. محصولات جانبی دال و آرایه‌های بیان و عوامل پیشانموداری عناصر اساسی مهندسی شتاب‌دهنده‌های نشانه‌ذراتی هستند که قدرت قلمروزدایش می‌تواند چینه‌های رمزگذاری را فروبشکند.

سازماندهی جهان زنده در ابتدا شتاب‌دهنده‌ای از همین دست را برقرار می‌کند. ارگانسیم‌های چندسلولی در سطح مشخصی هنوز مجتمع‌ها یا کلکسیون‌های ارگانسیم‌های تک‌سلولی هستند، و تا حدی با سیستم درون‌رمزگذاری و تا حدی با فرارمزگذاری زندگی می‌کنند. اما فرارمزگذاری در عین محدودیت‌هایی که ابقای رمزگذاری‌های درون‌زاد باعث‌شان می‌شوند به روی چینه‌بندی‌های اشتدادی کیهانی متنوع گشوده است و آن‌ها را بیان می‌کند و بازترتیب می‌دهد. از این حیث، می‌توان گفت که فرارمزگذاری نشانگر راه‌اندازی یک ماشین نشانه‌ای غیردلالت‌گر بدوی است. اما آشکارا باید بین این ماشین زیست‌شناختی و ماشین‌های غیردلالت‌گر عوامل جمعی بیان تمایزی ریشه‌ای برقرار کنیم. در واقع، دشوار بتوان گفت که آیا این ماشین پیشاپیش یک ماشین نشانه است یا نه. نشانه‌ی دلالت‌گر و نشانه‌ی غیردلالت‌گر به عملیات دو سنخ کاملاً خاص دیگر از ماشین بستگی دارند: اول، به همین شتاب‌دهنده‌ی قلمروزدایی که آن را به حد مطلقش سوق می‌دهد تا باطلش کند، و سپس بر مبنای «کارخانه‌های پردازشگر نشانه‌ای» که آن قلمروزدایی مطلق را به فرم کوانتوم تبدیل می‌کند پیش می‌روند. این پیشنهاد مضحک است که سیستم یکسانی از نشانه‌ها توأمان در ساحت‌های فیزیکی-شیمیایی، زیست‌شناختی، انسانی، و ماشینی کار می‌کنند. تنها ذرات نادلالت‌گر، حین دورشدن ماشین‌های انتزاعی، قادر به کارکردن در ساحت‌های گوناگون‌اند. شرایطی که ذرات در آن تولید می‌شوند کاملاً خاص می‌مانند، و به دستاورد عوامل ماشینی - فارغ از هر چیز کلی در باب آن‌ها - بستگی دارند. نشانه‌های نشانه‌شناسی و نشانه‌های مربوط به تقریباً سرتاسر ساحت امور نشانه‌ای، چینه‌هایی می‌سازند همچون هر چینه‌ی دیگری. درست همان‌طور که چینه‌های ذرات بنیادین، چینه‌های عناصر فیزیکی، شیمیایی، و زیست‌شناختی، و الخ وجود دارند، چینه‌های نشانه‌ای، و چینه‌های ماشینسیم‌های نادلالت‌گر نیز در کار هستند، یعنی همان‌ها که کوانتوم‌های قلمروزدایی مطلق را در درجات متنوعی به راه می‌اندازند. پس متعاقباً، هرچند نشانه‌ها روی چینه‌های خاصی متمرکز باقی می‌مانند، اما ماشین‌های انتزاعی در همه‌ی چینه‌ها درگیر هستند.

قلمروزدایی یا دسته‌بندی می‌شود (در «طبیعت») یا در ماشین‌های نشانه‌ای دودویی که قلمروزدایی به‌وسیله‌ی سیستم دلالت‌گر آگاهی بر آن‌ها تحمیل می‌شود) یا با ماشین‌های نادلالت‌گر عوامل جمعی بیان آزاد می‌شود. ماشین‌های انتزاعی، بسته به حرکت از یک چینه به چینه‌ی دیگر، درجه‌ی بیشتر یا کمتری از

فعالیت‌یابی و نیرو دریافت خواهد کرد. این درجه از آزادسازی با درجه‌ی شدتِ قلمروزدایی متناظر است.^۱ یعنی انگار در «ابتدا» یک قلمروزدایی سلسله‌مراتبی شده‌ی آهسته در رمزگذاری‌های درون‌زاد و سپس یک قلمروزدایی شتاب‌یافته به‌وسیله‌ی فرایندی همراه با فراز و نشیب در کار بوده باشد. در هر پیک [یا نقطه‌ی اوج] قلمروزدایی، ماشینی انتزاعی ظهور می‌کند و از پی آن یک چینه‌بندی تازه می‌آید. ضریب شتاب‌گرفتنِ قلمروزدایی به‌سادگی همراه با حرکت از یک چینه به چینه‌ی دیگر افزایش می‌یابد. ماشین‌های انتزاعی فرایند قلمروزدایی مطلق را تا زمانی که چینه‌ها منفجر شوند تسریع می‌کنند، و بدین ترتیب از یک آستانه یا نوعی «دیوارِ قلمروزدایی مطلق» درمی‌گذرند. اگر قلمروزدایی از آن آستانه بازگردد، آنگاه هنوز در جهانِ عقیم‌سازیِ نشانه‌ای هستیم (سیستمِ دلالت‌گرا گاهی)؛ اما اگر قلمروزدایی از آن آستانه گذر کند، به جهانِ نشانه‌ذراتِ غیردلالت‌گر (عواملِ بیانِ جمعی) عبور می‌کنیم.

ترجمه ایمان گنجی

www.asabsanj.com

تیر ۹۵

۱. دو سنخ از شدت‌ها باید مشخص شوند: شدت‌های تفاوت‌گذار [دیفرانسیلی] بین چینه‌های متفاوت، و شدتِ مطلق بدن بدون اندام کامل. شدتِ مطلق توأمان همه‌ی نیروی قلمروزدایی، و نیز همه‌ی بی‌قدرت‌بودن‌اش برای گسست از قلمروزداییِ نشانه‌شناختی سیستمِ دلالت‌گرا گاهی را نشان می‌دهد.